[187] واين امت شنيد كه پيامبر به پدرم مى فرمود: أو نسبت به من به منزله هارون به موسى است، جز آنكه بعد از من پيامبرى نمى آيد. وپيامبر خدا را ديدند، در حاليكه أو را در غدير خم به امامت منصوب كرد، وگفتارش را شنيدند كه براى أو به ولايت سخن گفت، آنگاه امر فرمود كه شاهدين به غائبين اين خبر را برسانند، پيامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوى غار رفت، آنگاه كه تصميم گرفتند به أو مكر وحيله بزنند، واين در حالى بود كه آنان را به راه حق مى خواند ولى يارانى نداشت كه از أو دفاع كنند، واگر يارانى داشت با آنان مى جنگيد. وپدرم نيز دست از جنگ برداشت واصحابش را سوگند داد واز آنان يارى خواست، ولى كسى أو را يارى نكرد، وبه فريادش نرسيدند، واگر يارانى داشت دست از جنگ نمى كشيد، وخداوند أو را در گشايشى قرار داد، همچنانكه پيامبر در گشايش بود. ومردم مرا خوار كردند، ودر اين حال أي پسر حرب با تو بيعت كردم، واگر يارانى داشتم كه مرا از تو رهائى مى دادند با تو بيعت نمى كردم، وخداوند هارون را در زمانيكه مردم أو را ناتوان كرد وبه دشمنى اش پرداختند در حال گشايش قرار داد.
